



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۲ دی ۱۳۸۹

موضوع کلی: ملاک حکم شرعی

مصادف: ۲۷ محرم الحرام ۱۴۳۲

موضوع جزئی: بررسی ادله قول به تبعیت مطلقا

جلسه: ۴۶

سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### قول مختار (حق در مسئله):

بعد از ذکر دو قول دال بر تبعیت احکام مطلقا و عدم تبعیت احکام مطلقا، نوبت میرسد به بیان قول مختار؛ ما ادله دال بر تبعیت احکام از مصالح و مفساد را ذکر کردیم و مناقشه آنها را نیز بیان کردیم. همچنین ادله دال بر عدم تبعیت را مورد بررسی قرار دادیم. علاوه بر اشکالاتی که در ادله دو قول وجود داشت بعضا اشکالات دیگری که بر این دو قول مترتب بود را ذکر کردیم. نتیجه مباحث این شد که نه ما میتوانیم ملتزم شویم به اینکه احکام تابع مصالح و مفساد واقعیه هستند مطلقا و نه میتوانیم ملتزم شویم احکام تابع مصالح و مفساد واقعیه نیستند مطلقا؛ قبل از ورود به بحث استدعایم این است برای اینکه این قول مختار خوب مشخص و روشن شود و به نتیجه مورد نظر دست یابیم هر اشکالی که در این مقدمات به نظرتان میرسد بیان کنید تا بحث ها عمیقتر و پختهتر شود.

### مقدمات:

تحقیق در مسئله و قول حق مبتنی بر چند مقدمه است یعنی ما اگر بخواهیم به نتیجه مطلوب برسیم چند مطلب را باید به عنوان مقدمه ذکر کنیم، البته بخش قابل توجهی از مطالبی که میخواهیم عرض کنیم را در لابلائی مطالب گذشته مطرح کردیم یا صراحتا یا تلویحا، ولی باید این مقدمات را کنار هم قرار دهیم تا به آن نتیجه برسیم.

### مقدمه اول: نزاع در مصلحت و مفسده پیشین

مقدمه اول این است که بحث ما درباره تبعیت احکام از مصالح و مفساد واقعیه در متعلقات احکام است یعنی همانطور که در ابتدای بحث اشاره کردیم که موضوع بحث ما چیست و تنقیح کردیم که محل نزاع در این بحث کجا است؟ در این مقدمه میخواهیم این نکته را متذکر شویم که همه بحث در این است که آیا قبل از تعلق امر و نهی یک مصلحت و مفسدهای پیشینی در متعلقات احکام وجود دارد یا ندارد؟ یعنی اشیاء، امور و افعال قبل از اینکه امر و نهی به آنها متعلق شود آیا دارای حسن و قبح یا مصلحت و مفسدهای هستند که باعث تعلق امر و نهی به آنها بشود یا خیر؟ یعنی آیا ما میتوانیم مصالح و مفساد را به عنوان ملاک، مناط و علت حکم در نظر بگیریم یا خیر؟ این را با اینکه در ابتدای بحث گفتیم در اینجا هم متذکر میشویم برای اینکه معلوم شود بعد از این مباحث و مطالب که مطرح شد موضوع بحث چیست؟ بحث ما در این است که میخواهیم ببینیم این مصالح و مفساد علت حکماند یا خیر.

البته از این نکته هم غفلت نکنید که وقتی ما سخن از علت حکم به میان میآوریم حتی آنهایی که قائل به تبعیت احکام از مصالح و مفساد واقعیه هستند مطلقا، نظرشان این نیست که مصالح و مفساد علت تامه حکم هستند. یعنی به غیر از این مصالح و مفساد حتما نیاز به علت فاعلی یعنی اراده خداوند و نیاز به علت غایی هست و آنهایی هم که معتقدند مصلحت و



مفسده موجود در متعلقات سبب حکم و علت حکم است این با قطع نظر از مدخلیت اراده خداوند یا غرض غایی است. اراده خداوند و علت غایی باید باشد تا حکم جعل شود. می‌خواهیم ببینیم اینها در سلسله علل و جزء اموری که منجر به حکم میشود سببیت دارند یا نه؟

## مقدمه دوم: نزاع در اوامر جدی

مقدمه دوم این است که امر و نهی دارای اقسام مختلفی است. امر گاهی متصف میشود به وصف جدی و نهی هم گاهی متصف میشود به وصف جدی که اصل هم همین است و در جایی که قرینه نباشد و شک داشتیم حمل بر جدی میشود، پس امر و نهی به وصف جدی موصوف میشوند. البته تعبیر به اقسام شاید تعبیر دقیقی نباشد و بهتر است بگوییم اوامر و نواهی به اوصافی متصف میشوند و علت این که هم می‌گوییم اوصاف به خاطر این است که می‌خواهیم وارد اختلافاتی که در این محدوده هست نشویم چون تأثیری در بحث ما ندارد.

یکی دیگر از اوصاف امر: اوامر و نواهی امتحانی است، مثل امر به ذبح اسماعیل توسط ابراهیم که این یک امر امتحانی بود و مراد این نبود که در خارج محقق شود، یا امر و نهی تقیهای؛ بعضی از اوامری که در شرع وارد شده مثل: «علیکم بالاطاعة عن الائمة» بر شما واجب است از ائمه تان (ناظر به آن زمان است) اطاعت کنید، که برداشت بعضی این بود که مراد از ائمه حاکمان آنها هست یا در روایتی داریم که به بعضی از اصحاب دستور داده شده که نماز را پشت سر خلفا ترک نکنید، وصف دیگر وصف تهدیدی است، همچنین وصف تعجیزی مثلاً آیه شریفه: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدَنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup> که امر هست ولی امر تعجیزی است که می‌خواهد عجز آنها را نشان دهد یا امر و نهی تسخیری، مثل آیه شریفه «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»<sup>۲</sup>

پس امر و نهی به اوصافی از قبیل جدیت، امتحان، تقیه، تهدید، تسخیر و امثال اینها متصف میشود و این محل بحث ما نیست که این اوصافی که برای امر و نهی ذکر کردیم معانی مختلف امر و نهی هستند کما ذهب الیه بعض یا اینها دواعی و انگیزه بر امر و نهی هستند؟ چون اختلاف است؛ بعضی مثل مرحوم آخوند معتقدند که امر یک معنا بیشتر ندارد چه ماده و چه صیغه؛ و حال اگر در این معانی به کار میرود در واقع اینها انگیزه و دواعی مختلف برای امر و نهی است و از معانی امر نیستند. پس اجمالاً امر و نهی به این اوصاف متصف میشوند هم چنین کاری به این نداریم که اینها معانی حقیقه امر هستند یا معانی مجازیه؛ چون در خود این هم اختلاف است.

به عبارت دیگر ما اجمالاً می‌خواهیم بگوییم که امر و نهی به اوصاف مختلفی متصف میشوند و آنچه که در اینجا محل بحث ما است امر و نهی جدی است یعنی ما درباره اوامر و نواهی جدی بحث میکنیم که آیا این اوامر و نواهی جدی تابع مصالح و مفاسد واقعیه موجود در متعلقات احکام قبل از تعلق امر و نهی هستند یا نیستند؟ و الا مثلاً وضعیت امر امتحانی معلوم است یعنی در امر امتحانی مسلماً نمیتوانیم بگوییم تابع مصلحتی در متعلق امر است. آیا مصلحتی در ذبح اسماعیل است که شارع امر کرده به ذبح اسماعیل؟ پس اوامر و نواهی با اوصاف غیر از جدی بودن از دائره بحث ما خارج است، حتی این که در اینکه بعضی از ادله که خواندیم که ذکر شده خداوند امر و نهی کرده ابتلائاً و قضائاً، مراد غیر از این اوامر

۱. سوره بقره، آیه ۲۳

۲. سوره بقره، آیه ۶۵



امتحانی است اگر مثلا برای کل امر و نهی های الهی مصلحتی براجی بندگان در نظر گرفته میشود یا امتحان عباد یا تعبد گفته میشود ربطی به این اوامر امتحانی ندارد و خلط نشود. پس همه بحث ما در اوامر جدی است. به عبارت دیگر اگر هم بعضی از ادله ظهور دارند در اینکه احکام برای امتحان بندگان جعل شده‌اند یا بعضی ها این ادعا را مطرح میکنند که اصلا احکام برای امتحان بندگان است اینها به هیچ وجه نظر به اوامر امتحانی ندارند. اینها در مورد اوامر جدی این نظر را دارند والا در اوامر امتحانی که اختلاف و دعوایی نیست و همه میگویند غرض از آن امتحان است و تحقق متعلق آن در خارج مراد نیست.

**سوال:** امر و نهی جدی به چه معنا است؟

**استاد:** امر و نهی جدی همانطور که از نامش پیدا است یعنی امری که تحقق مامور به برای آمر مقصود و منظور است یعنی آمر نظر دارد به این که این مامور به محقق شود و چیزی غیر از تحقق مامور به در این جهت موثر نیست. ممکن است بگویید در تقیه هم تحقق مامور به در خارج واقعا مورد نظر است، اما در آنجا واقعا منظور نیست بلکه به خاطر عوارض و انظار دیگران امر شده هر چند هم اگر انجام داده شود مجزی از عمل واقعی است. ولی اجمالا فارق امر جدی و اوامر دیگر در این است که در امر و نهی جدی طلب جدی است ولی در سایر اوامر این طور نیست. به عبارت دیگر منظور آمر در امر و یا ناهی از نهی تحقق مامور به است در خارج حقیقتا؛ تحقق مامور به را در خارج در خارج میخواهد واقعا و یا عدم تحقق منهی عنه در خارج. نه اینکه مثل تقیه باشد مقصود واقعی او نیست بلکه ظاهرا است یعنی مثلا انجام آن به خاطر موافقت با عامه و رفع خطر است یا مثل امر تعجیزی که مقصودش این نیست که واقعا آن کار را انجام دهند و همین چنین بقیه امرها.

### **مقدمه سوم: غرض در افعال خداوند**

مقدمه سوم این است که خداوند تبارک و تعالی در همه افعال و کارهای خویش غرضی دارد همانطوری که اعمال هر حکیمی تابع غرض است و این سخن که فرض غرض در افعال خداوند موجب محدود کردن خداوند است باطل است و گفتیم قابل قبول نیست. اقتضای حکمت خداوند این است که همه افعال او تابع غرض و انگیزه باشد و از جمله افعال خداوند تشریح است، تشریح هم به عنوان یکی از افعال خداوند از قاعده تبعیت از حکمت و واجد حکمت بودن مستثنی نیست یعنی باید تشریح هم به عنوان یک فعلی از افعال خدا تابع یک غرضی باشد. حالا این غرض چیست؟ نکته‌های که در اینجا قابل توجه است این است که غرضی را که برای تشریح از ناحیه خداوند در نظر میگیریم یعنی علت غایی تشریح برای خدا نمیتواند خارج از ذات خدا باشد، اما برای غیر خدا علت غایی خارج از ذات است چون ذات غیر از خدا یک ذات ناقصی است مثلا ما انسان ها یک غایتی را در نظر میگیریم که عالی است و میخواهیم به وسیله این کار به آن برسیم و آن غایت را یک کمال میدانیم و لذا علت غایی در مورد ما خارج از ذاتمان است اما در مورد خداوند علت غایی خارج از ذات نیست چون ذات خداوند نه نقصی دارد که بخواهد به وسیله این علت غایی استکمال به آن پیدا کند و نه این که بخواهد با استکمال دیگران برای خودش یک لذتی حاصل کند، پس علت غایی در خداوند خارج از ذات او نیست، هم علت فاعلی ذات خدا است و هم علت غایی؛ هر دو به ذات خدا برمیگردد. معنای این سخن این است که در مورد خداوند نباید به دنبال یک علت غایی در خارج از ذات مثل انسان ها که سافل هستند بود،



اما با همه این؛ این سخن به این معنا نیست که ما نباید بگوییم خداوند به خاطر مصلحتها و مفسدهها حکم و جعل کرده باشد، یعنی این که علت غایی خارج از ذات خدا نیست منافاتی ندارد با اینکه خداوند به خاطر مصالح و مفاسد حکمی را جعل و تشریح کند. یعنی ما همانطور که تاکید میکنیم علت خارج از ذات نیست ولی در عین حال منافاتی ندارد با اینکه یک مصلحتی در کار باشد،

گاهی سوال میشود چرا خداوند احکامی را جعل کرده؟ این سوال از غرض فعل است. اگر این چنین جواب داده شود که خداوند احکام را به خاطر مصلحت عباد جعل میکند، که این غرض فعل است و گاهی سوال میشود چرا خداوند احکامی را برای مصلحت عباد جعل کرده است؟ این سوال از فاعلیت اوست. اگر این چنین جواب داده شود که به اقتضای کمال ذات و علم خود احکامی را برای مصلحت بندگان جعل کرده، این غرض فاعل است یعنی به اقتضای ذات خودش این کار را انجام داده.

خلاصه مقدمه سوم این است که خداوند به اقتضای حکمتش در همه افعالش و منها التشریح غرض دارد که این غرض گاهی غرض فعل است و گاهی غرض فاعل؛ غرض فاعلیت خداوند با غرض فعل خداوند فرق میکند و اینها هیچ منافاتی با هم ندارند. لذا این که خداوند چرا این احکام را برای مصلحت بندگان جعل کرد محل بحث ما نیست چون یک علت غایی دارد که به ذات خدا بر میگردد. اما غرض فعل محل بحث ما است که غایتش مصلحت بندگان است. پس به طور کلی خداوند در همه افعالش غرض دارد که مسئله مصلحت بندگان است.